

تأثیر مرگ قاتل عمد بر ثبوت دیه در حقوق کیفری ایران^۱

مجید قورچی بیگی*

علی ملکی**

چکیده

مرگ قاتل در قتل عمد یکی از موارد عدم امکان اجرای قصاص است؛ زیرا محل اجرای قصاص که همان جسم جانی است، با مرگ قاتل از بین می‌رود. پیرامون اینکه با مرگ قاتل علاوه بر قصاص، دیه نیز ساقط می‌شود یا باید به اولیای دم مقتول پرداخت شود، از دیرباز میان فقیهان اختلاف نظر بوده است؛ برخی از فقیهان به سقوط دیه هنگام فوت قاتل در قتل عمد نظر داده‌اند؛ در مقابل عده‌ای دیگر از فقیهان دیه را با تعذر قصاص ثابت دانسته‌اند و برخی قاتل به تفصیل شده‌اند و دیدگاه‌های بینابینی ارائه نموده‌اند؛ این اختلاف آراء بر رویه تقنینی قانون‌گذار نیز تأثیر گذاشته است به گونه‌ای که قانون‌گذار پیش از تصویب قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به سقوط دیه در صورت مرگ قاتل در قتل عمد نظر داده بود حال آنکه در این قانون جدید از رویکرد قبلی خود عدول نموده و ثبوت دیه را پذیرفته است. در این مقاله ادله موافقان، مخالفان و دیدگاه‌های بینابین مورد بررسی و نقد قرار گرفته است و کیفیت شمول قاعده «هدر نشدن خون مسلمان» بر مسأله مرگ قاتل عمد تبیین شده است، به نحوی که قاعده مزبور دلیل ثبوت دیه دانسته شده است. همچنین این مقاله نشان می‌دهد که مسؤول پرداخت دیه در سه فرض تعیین شده توسط روایات، مرگ قاتل در نتیجه‌ی رفتار شخص ثالث و سایر موارد غیر از دو مورد مذکور متفاوت است.

کلید واژه‌ها: قتل عمد، سقوط قصاص، مرگ قاتل، هدر نشدن خون مسلمان، دیه

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۰۴/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۰

* استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

(نویسنده مسؤول) majid.beygi@khu.ac.ir

** دانشجوی دکتری فقه و حقوق جزا، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران alimaleki۶۷@yahoo.com

۱- طرح مسأله

اگر مرگ قاتل در جنایت عمدی پس از ارتکاب قتل توسط وی فرا رسد، قصاص منتفی است؛ زیرا محل اجرای قصاص که همان جسم جانی است از بین رفته است. آنچه در این مسأله محل بحث و اختلاف نظر میان فقیهان بوده است و به تبع آن قانون‌گذار نیز دچار تشتت آراء گشته است؛ این مطلب است که آیا در صورت مرگ قاتل و انتفای قصاص، دیه نیز ساقط می‌شود یا اینکه پس از مرگ قاتل دیه باید به اولیای دم مقتول پرداخته شود.

تعلق دیه به اولیای دم مقتول در صورت مرگ قاتل عمد تا بدان جا محل اختلاف است که شیخ طوسی در یکی از آثار خود به سقوط دیه نظر داده است (طوسی، ۱۳۸۷، ۶۵) و در کتاب دیگر خود ثبوت دیه را پذیرفته است (طوسی، ۱۴۱۴، ۳۲۲)، شهید ثانی نیز این مسأله را در شرح لمعه در باب قصاص بررسی کرده است و دیه را ساقط دانسته است (شهید ثانی، ۱۴۳۳، ۴، ۴۵۴) لیکن مرگ قاتل را در باب دیات ذیل مسأله اول در مقادیر دیه یکی از موارد قتل عمد دانسته است که در آن حق انتخاب نوع دیه وجود دارد و به طور ضمنی ثبوت دیه را پذیرفته است (شهید ثانی، ۱۴۳۳، ۴، ۴۹۲). گروهی نیز به نظریه‌های تفصیلی روی آورده‌اند و ثبوت دیه را در برخی شرایط از جمله ملائمت مالی قاتل یا مباشرت قاتل در تفویض عوض (قصاص) پذیرفته‌اند.

شایان توجه است، اغلب خلط مباحثی در بررسی مسأله مرگ قاتل صورت گرفته است و تفاوت بین مسأله فرار قاتل و عدم دسترسی به وی با مسأله مرگ قاتل در نظر گرفته نشده است؛ مسأله مرگ قاتل در قتل عمد به فرار قاتل مقید نیست و مرگ قاتل باید پس از قتل عمد توسط وی اتفاق بیفتد؛ البته حالتی متصور است که قاتل پس از فرار بمیرد، این صورت در واقع یکی از صورت‌های متصور مرگ قاتل است و نباید با فرار و عدم دسترسی به قاتل اشتباه گرفته شود؛ به عبارت دیگر، گاه قاتل پس از ارتکاب قتل عمد می‌میرد که مرگ وی صورت‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد؛ مثلاً قاتل در زندان باشد و بمیرد یا پس از فرار بمیرد و غیره.

با تصویب قانون مجازات اسلامی، مسأله مرگ قاتل عمد وارد قوانین کیفری ایران شد. اختلاف آراء فقیهان بر قانون‌گذار نیز تأثیر گذاشت به طوری که قانون‌گذار در ماده ۴۵ قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ و ماده ۲۵۹ ق.م.ا.مصوب ۱۳۷۰ فوت قاتل را موجب سقوط قصاص و دیه دانسته بود. با وجود این، قانون‌گذار در ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ از نظر قبلی خود عدول کرده و ثبوت دیه را در هنگام مرگ قاتل پذیرفته است.

این مقاله با بررسی مبنای فقهی تغییر نظر قانون‌گذار، درصدد یافتن پاسخ این سؤال است که آیا در صورت مرگ قاتل در قتل عمد، دیه علی رغم منتفی شدن قصاص ثابت است؟ اگر دیه ثابت است، مسؤول پرداخت دیه چه کسی است؟

۲- مفهوم شناسی

قتل عمد رفتاری است که فاعل در آن با قصد فعل و قصد نتیجه یا به‌وسیله غالباً کشنده اقدام به رفتاری کند که منجر به سلب حیات از دیگری شود (طوسی، ۱۳۸۷، ۱۱۵) یا عملی را با علم به این مرتکب شود که به دلیل شرایط خاص مجنی‌علیه سبب مرگ وی می‌شود (خمینی، بی‌تا، ۲، ۵۰۹). قاتل نیز فردی است که وقوع قتل به وی احراز گردیده است؛ بنابراین، در صورت مرگ متهم به قتل عمد یا محکوم‌علیه، قبل از قطعیت حکم نمی‌توان استناد قاتل را به وی پذیرفت. خروج روح از بدن خواه به‌طور طبیعی باشد یا به قتل و خودکشی را موت گویند (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰، ۵، ۳۵۵۵)؛ بنابراین، مرگ قاتل باید حقیقی و نه فرضی باشد.^۱

۳- دیدگاه‌های موافقان و مخالفان ثبوت دیه

به‌طور کلی می‌توان دیدگاه‌های بیان‌شده راجع به ثبوت دیه در فرض مرگ قاتل عمد را در سه دسته طبقه‌بندی کرد: نخست: دیدگاه کسانی که ثبوت دیه را در فرض مزبور پذیرفته‌اند. دوم: دیدگاهی که به سقوط دیه نظر داده‌اند و سوم: نظریه‌های بینابین که خود چند دسته هستند و ارائه‌کنندگان این دیدگاه به تفصیل قائل شده‌اند و دیه را در برخی از شرایط مرگ قاتل عمد ثابت دانسته‌اند که شرح آن در آتی خواهد آمد.

۳-۱- دیدگاه ثبوت دیه

پیروان ثبوت دیه به دلایل مختلفی از جمله کتاب، سنت، اجماع و دلایل دیگری بدین شرح استناد کرده‌اند که اینک به شرح آن ادله می‌پردازیم:

^۱ هرچند تعلق دیه در هنگام موت فرضی وی قابل‌بررسی است لیکن این مقاله درصدد بررسی حکم ثبوت دیه در صورت موت حقیقی قاتل است.

۳-۱-۱- آیات

خداوند متعال در آیه ۳۳ سوره اسراء می‌فرماید: «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»؛ یعنی خداوند برای ولی دم سلطه بر قاتل قرار داده است. (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۲، ۳۲۹) و عدم وجوب دیه به سلب سلطنت از ولی دم مقتول منجر می‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۲۹۸)؛ پیروان ثبوت دیه با استناد به این آیه از قرآن کریم سعی کرده‌اند تا تخییر ولی دم بین قصاص و دیه را اثبات کنند تا از این رهگذر اثبات شود که در صورت مرگ جانی و از بین رفتن امکان قصاص، ولی دم می‌تواند دیه را به دلیل تخییر بین قصاص و دیه انتخاب کند و بدین ترتیب دیه ثابت است و آنچه در قتل عمد بر اولیای دم تعلق می‌گیرد؛ یکی از دو امر قصاص و دیه است که با متعذر شدن یکی از مجازات‌ها (قصاص)، مجازات دیگر (دیه) باقی می‌ماند (عمانی، ۱۴۱۳، ۵۳۷)؛ البته پیروان تخییر بین قصاص و دیه به آیات و روایات دیگری نیز استناد کرده‌اند، ولی اهم نظر آنها به شرحی است که بیان شد.

۳-۱-۲- روایات

مهمترین دلیل پیروان ثبوت دیه را می‌توان بهره‌گیری از روایات دانست. روایتی از ابی بصیر وجود دارد که به فرار قاتل عمد پس از ارتکاب قتل عمد و عدم دسترسی به وی اشاره دارد. همچنین دو روایت دیگر نیز در این باره وجود دارند که یکی روایت بزنطی است که مربوط به فرار و فوت قاتل است و دیگری صحیحه حرز است که به فراری دادن فرد محکوم به قتل عمد و مرگ وی پس از فرار اشاره دارد. روایات یادشده به شرح ذیل هستند:

۱. ابو بصیر از امام صادق «ع» درباره‌ی قتل مردی می‌پرسد که مرد دیگری را می‌کشد، سپس فرار کرده و به او دسترسی نباشد و امام «ع» در پاسخ فرمودند: اگر مالی از او موجود است دیه از مال او پرداخت می‌شود، در غیر این صورت از خویشاوندان او به نحو الاقرب فالاقرب و اگر خویشاوندی نداشت، امام دیه او را می‌پردازد؛ چراکه خون مسلمان هیچ‌گاه هدر نمی‌رود^۱ (عاملی، ۱۴۰۹، ۲۹، ۳۹۵).

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ حَمِيدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثَمِيِّ عَنِ ابْنِ بَنِي عُمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا - ثُمَّ هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ - قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أَخَذَتِ الدِّيَةُ مِنْ مَالِهِ - وَإِلَّا فَمِنَ الْأَقْرَبِ فَالْأَقْرَبِ - فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرَابَةٌ آدَاهُ الْإِمَامُ - فَإِنَّهُ لَا يَبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.

۲. ابن ابی‌نصر از امام باقر «ع» روایت می‌کند: درباره مردی که مرد دیگری را به قتل عمد می‌کشد، سپس فرار می‌کند تا اینکه می‌میرد، امام «ع» فرمود: اگر برای او مالی باشد از او گرفته می‌شود و در غیر این صورت از خویشاوندانش به شیوه الاقرب فالاقرب گرفته می‌شود (عاملی، ۱۴۰۹، ۲۹، ۳۹۵).^۱

۳. حریز از امام صادق «ع» راجع به مردی که مرد دیگری را به‌عمد کشته است و او را گرفتند و نزد والی بردند، والی وی را به اولیاء مقتول سپرده است تا وی را قصاص کنند، سپس گروهی قاتل را از دست اولیای دم رهایی دادند. امام «ع» فرمود: از نظر من کسانی که قاتل را از دست اولیای دم رهایی دادند، زندانی می‌شوند تا قاتل را بیاورند. پرسیده شد اگر قاتل بمیرد؟ امام فرمود: اگر قاتل بمیرد، پس باید همگی دیه را به اولیاء مقتول بدهند (عاملی، ۱۴۰۹، ۱۸، ۴۳۷).^۲

طرفداران ثبوت دیه برای اثبات نظر خود به استناد روایات دلایل مختلفی بدین شرح اقامه کرده‌اند: با توجه به اینکه در روایت ابی‌بصیر به نقل از امام (ع) آمده است که «خون مسلمان هدر نمی‌رود»، سقوط دیه در فرض هلاک قاتل نیز منجر به هدر رفتن خون مسلمان می‌شود و عدم ثبوت دیه در صورت مرگ قاتل با عبارت «هدر نشدن خون مسلمان» در تعارض است و وارد شدن دیه بر ترکه، ضرورت عدم بطلان خون مسلمان است که در روایات بسیاری از معصومین ع وارد شده است و دلیل تسری این قاعده بدین شرح است که عبارت «لا ییطل...» به منزله علت هدر نشدن خون مسلمان است و این علت با توجه به قاعده اصولی «العلّة تعمّم» تعمیم پیدا می‌کند و بر مسأله‌ی مرگ قاتل عمد نیز تسری پیدا می‌کند (خویی، ۱۳۹۴، ۲۳۳)؛ توضیح اینکه العلة تعمّم یعنی علت حکم دایره حکم را تعمیم می‌دهد (جمعی از مؤلفان، بی‌تا، ۱۰، ۱۸۶) و طبق این قاعده اصولی، هر علتی از جهتی موجب تعمیم و توسعه حکم می‌شود و حکم از لحاظ شمول وابسته به علت است و علت تا هرکجا شامل شود، حکم هم بدان جا راه می‌یابد؛ زیرا حکم معلول است (محمدی، ۱۳۹۳، ۶، ۲۳۳). در اینجا نیز عبارت «خون مسلمان هدر نمی‌رود» به منزله علت حکم ثبوت دیه است که هدر رفتن خون مسلمان به مسأله مرگ قاتل عمد تعمیم پیدا می‌کند و آن مسأله را هم شامل می‌شود؛ در واقع، این تعلیل سبب می‌شود که هر جا خون مسلمان در معرض تضییع و هدر رفتن باشد، دیه ثابت شود و با مرگ

۱. وَ يَأْتِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَجْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا عَمْدًا ثُمَّ فَرَّ فَلَمْ يُقَدَّرْ عَلَيْهِ حَتَّى مَاتَ - قَالَ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ أُخِذَ مِنْهُ - وَإِلَّا أُخِذَ مِنَ الْأَقْرَبِ فَأَلْقَرَبِ.

۲. صحیحۀ حریز عن ابی عبد الله (علیه السلام)، قال: سألته عن رجل قتل رجلاً عمداً، فرغ إلى الوالی، فدفعه الوالی إلى أولیاء المقتول لیتلوه، فوثب علیه قوم فخلصوا القاتل من أیدی الأولیاء، «قال: أری أن یحبس الذین خلصوا القاتل من أیدی الأولیاء (أبدأ) حتی یأتوا بالقاتل» قیل: فإن مات القاتل و هم فی السجن؟ «قال: إن مات فعلیهم الدیة یؤدونها جمیعاً إلى أولیاء المقتول»

قاتل عمد خون مسلمان دیگری (مقتول) در معرض تضییع است؛ زیرا قصاص ممکن نیست، پس دیه باید ثابت شود.

دلیل دیگری که با توجه به روایات بدان استناد شده است، بدین شرح است که قطع نظر از تعلیل در روایت اول، عدم قدرت بر قصاص بدون خصوصیت و دخالت موردی دیگر موضوع حکم در روایت ابی بصیر و بزنتی (ابن ابی نصر) است و عبارت «لم یقدر» در روایات بر عدم توانایی بر دسترسی به قاتل اشاره دارد؛ بنابراین، خصوصیتی بین مسأله‌ی مذکور در روایات با مسأله‌ی مرگ قاتل عمد وجود ندارد، بلکه همین که در صورت مرگ قاتل عمد به وی دسترسی نیست، خود دلیل بر ثبوت دیه است؛ زیرا قصاص در صورت مرگ قاتل عمد به سبب مرگ وی متعذر گشته است؛ بنابراین، دیه ثابت می‌شود (خویی، ۱۳۹۴، ۲۳۳).

۳-۱-۳- اجماع

برخی از فقیهان بر ثبوت دیه در صورت مرگ قاتل ادعای اجماع کرده‌اند (ابن ادریس، ۱۴۱۷، ۴۱۳).

۳-۱-۴- ادله دیگر

برخی با استفاده از قیاس اولویت در صدد اثبات دیه برآمده‌اند، بدین شرح که همان‌گونه که دیه در صورت تعذر قصاص در عضو به سبب از بین رفتن محل قصاص ثابت است؛ در نفس نیز به همان‌گونه است؛ (علامه حلّی، بی‌تا، ۱۴، ۴۱۸) مانند این که فردی دست دیگری را قطع کند و خودش فاقد دست باشد که دیه بر او واجب است (نجفی، ۴۲، ۱۴۰۴، ۳۲۹).

۳-۲- دیدگاه سقوط دیه

برخی از فقیهان با ثبوت دیه در هنگام مرگ قاتل عمد مخالف هستند، آنها به این نظر قائل هستند که انتقال دیه به مال میت یا خویشاوندان او حکمی شرعی است که نیازمند دلیل شرعی است (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۳، ۳۳). طرفداران این دیدگاه، اغلب استدلال‌های طرفداران ثبوت دیه را پاسخ داده و نپذیرفته‌اند و دلایل مستقلی را عموماً بیان نکرده‌اند.

۳-۲-۱- آیات

مخالفان در پاسخ آنها که با استناد به آیه ۳۳ سوره اسراء منظور از عبارت «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا» را سلطنت بر تخییر بین قصاص و دیه دانسته‌اند و عدم ثبوت دیه را سلب سلطنت از اولیای دم قاتل بر تخییر بین قصاص و دیه دانسته‌اند، چنین نظر داده‌اند که منظور از سلطنت در آیه مذکور، سلطنت بر قصاص است، نه اینکه منظور از سلطنت، تخییر بین قصاص و دیه باشد؛ زیرا قصاص مجازات اصلی قتل عمد است، نه اینکه اولیای دم بین انتخاب قصاص و دیه مخیر باشند (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۲، ۳۲۹)؛ توضیح اینکه مشهور فقیهان مجازات قتل عمد را به نحو تعیینی قصاص می‌دانند و ثبوت دیه را به مصالحه و تراضی نیازمند می‌دانند، در واقع ولی دم بین انتخاب قصاص یا دیه مخیر نیست و امکان تراضی در هنگام مرگ قاتل وجود ندارد؛ بنابراین، دیه ساقط است؛ در واقع، آنها به این نظر قائل هستند که هیچ‌کس بیش از جنایتی مجازات نمی‌شود که مرتکب شده است (سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۸، ۳۰۳) و از آنجا که مجازات قتل عمد قصاص است، حکم به دیه در فرض انتفای قصاص، مجازاتی بیشتر از جنایت مرتکب است و وجهی ندارد.

۳-۲-۲- روایات

مخالفان در پاسخ آنها که قول معصوم «ع» مبنی بر هدر نرفتن خون مسلمان را علت حکم دانسته‌اند و ثبوت دیه را هنگام مرگ قاتل عمد به دلیل قاعده «العلیه تعمیم» جاری دانسته‌اند، چنین پاسخ داده‌اند که قول معصوم (ع) بر ثبوت دیه بر مال جانی اقتضاء ندارد؛ زیرا تعلیل در روایت مربوط به مواردی است که دیه باید توسط امام «ع» پرداخت شود نه این که تعلیل در اصل حکم جاری باشد؛ بنابراین، اصحاب به قدر متیقن اکتفا کرده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۲، ۳۲۹) که نتیجه این اکتفا، عدم ثبوت دیه در مطلق موارد مرگ قاتل عمد می‌باشد؛ زیرا هدر نشدن درجایی جریان می‌یابد که مجرم وجود داشته باشد، بنابراین؛ شمول حکم به این مورد محل تأمل است (سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۸، ۳۰۳) در واقع، زنده بودن قاتل در روایت (ابی بصیر) مشخص است، زیرا در متن روایت آمده است که قاتل فرار کرده است و دسترسی به وی ممکن نیست، حال آنکه موضوع و مسأله در روایت مذکور با مسأله مرگ قاتل متفاوت است، همچنین مرگ در روایت ابی بصیر حتی در سؤال هم نیامده است، چه برسد به اینکه در جواب آمده باشد (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۲، ۳۳۲).

۳-۲-۳- اجماع

مخالفان درباره اجماعی که بیان شد، مبنی بر اینکه پیروان ثبوت دیه به اجماع استناد کرده‌اند، چنین پاسخ داده‌اند که اولاً این اجماع منقول است، دوم اینکه با اجماع دیگر معارض است و سوم اینکه اجماع مزبور مدرکی است (مرعشی نجفی، بی تا، ۲، ۴۶۹).

۳-۲-۴- ادله دیگر

در پاسخ آن‌ها که به ادله عقلی استناد کرده‌اند و به ثبوت دیه در فرض انتقای قصاص در جنایات مادون نفس نظر داده‌اند، چنین گفته‌اند که قیاس نفس با عضو قیاس مع الفارق است، قیاس از منابع فقه امامیه نیست و امکان استنباط حکم به وسیله آن جایز نیست (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۲، ۳۲۲).

همچنین فقیهان چنین گفته‌اند که سقوط دیه به اقتضای «اصل برائت» پذیرفته است؛ زیرا به موجب اصل برائت، هنگام شک در وجود تکلیف در صورت عدم وجود سابقه - که در آن صورت استصحاب جاری شود - اصل برائت جاری می‌شود، در اینجا نیز با توجه به اینکه ثبوت دیه در هنگام مرگ قاتل در قتل عمد محل شک و تردید است و دلیل اجتهادی نیز برای حکم این مسأله وجود ندارد؛ بنابراین، شک در این فرض از نوع شک در تکلیف است و مجرای اصل برائت است؛ بنابراین، برائت از ثبوت دیه جاری می‌شود و دیه ثابت نمی‌شود، همچنین در جهت جریان اصل برائت در مسأله‌ی یادشده چنین گفته‌اند که اگر «لا یبطل...» بر ثبوت دیه بر ذمه وارثان اقتضاء داشته باشد؛ مخالف اصل برائت ذمه وارثان است؛ زیرا مال از دارایی وارثان در صورت ورود دیه بر ترکه خواهد رفت و ثبوت دیه با اصل برائت ذمه وارثان در تعارض خواهد بود (نجفی، ۱۴۰۴، ۴۲، ۳۲۲).

همچنین می‌توان گفت: ثبوت دیه در این فرض با «قاعده وزر» تناقض دارد؛ زیرا به موجب قاعده مزبور هرکس مرتکب جنایتی شود، خودش شخصاً مسؤول است و دیگران در ازای جنایت او هیچ‌گونه مسؤولیت و مجازاتی ندارند، در اینجا هم مجازات که همان قصاص است، با مرگ محکوم علیه منتفی می‌شود؛ ولی اگر دیه بر ماترک قاتل عمد با وجود مرگ وی ثابت دانسته شود؛ مجازات کماکان پابرجاست، به گونه‌ای که شخص یا اشخاص دیگری به جای قاتل مجازات می‌شوند.

۳-۳- دیدگاه‌های بینابین

برخی از فقیهان بین حالت‌های مختلف تعذر قصاص به واسطه مرگ قاتل به تفصیل قائل شده‌اند و نظریه‌های بینابین را انتخاب کرده‌اند، به گونه‌ای که دیه را در پاره‌ای از موارد جاری می‌دانند، این گروه از فقیهان خود بر چند دسته تقسیم می‌شوند:

طبق نظر نخست، برخی دیه را در مواردی ثابت دانسته‌اند که مباشرت قاتل به تفویض عوض (قصاص) منجر شود؛ به گونه‌ای که اگر قاتل به‌طور ناگهانی بمیرد و فرار نکند، از جانب وی تفویضی رخ نداده است، (عاملی، ۱۴۱۳، ۱۵، ۲۶۱)

طبق نظر دوم، برخی بین موردی تفاوت قائل شده‌اند که قاتل دارای تمکن مالی است با موردی که قاتل توانایی مالی ندارد؛ بدین شرح که دیه در صورت ملائت قاتل ثابت می‌شود و در صورت عدم تمکن مالی وی ساقط می‌شود و بر ترکه وی وارد نمی‌آید (علامه حلی، ۱۴۱۰، ۸، ۲۱۹).

طبق نظر سوم که محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام بیان کرده است؛ اگر جانی پس از انقضای یک سال (مهلت پرداخت دیه جنایت عمدی) بمیرد، دیه‌ای که بر ذمه او ثابت شده است، ساقط نمی‌شود، بلکه بر ترکه‌اش تعلق می‌گیرد و اگر جانی پیش از تمام شدن سال بمیرد یا فقیر یا دیوانه شود، چیزی بر او لازم نخواهد بود. (ر.ک: میرمحمدصادقی، ۱۳۹۲، ۲۷۶)^۱

۳-۴- نقد و بررسی

پس از بیان نظرهای مختلف، در نقد آیات باید بگوییم: اینکه برخی با پذیرفتن نظریه اختیار ولی دم در انتخاب بین قصاص و دیه به ثبوت دیه نظر داده‌اند، در همه موارد راهگشا نیست و از طرفی تعیین قصاص در قتل عمد با ثبوت دیه مغایرتی ندارد؛ زیرا در فرض پذیرفتن تخییر اولیای دم بین قصاص و دیه، اگر مرگ محکوم علیه قبل از انتخاب قصاص یا دیه باشد، اولیای دم مخیر هستند که دیه را با وجود تعذر قصاص انتخاب کنند، اما چه بسا اولیای دم قصاص را انتخاب کرده باشند و مرگ قاتل پس از انتخاب و پیش از اجرای حکم فرا برسد، در این صورت، عدول از حق اسقاط شده ممکن نیست؛ زیرا امکان عدول به دلیل نیاز دارد؛ اولیای دم مقتول حق انتخاب دیه را با پذیرفتن قصاص به‌طور ضمنی اسقاط کرده‌اند و با توجه به این که صاحب حق با اسقاط حق خود به‌طور ارادی و با قصد و انشای یک‌طرفه حقی را که نسبت به چیزی داراست، ساقط کرده

^۱ با کنکاشی که در کتاب شرایع الاسلام انجام دادیم، این نظر را نیافتیم، همچنین بر نویسندگان پوشیده است که آیا مفهوم مخالف گرفتن از حکم نخست نظر محقق حلی است یا نظر مترجم کتاب شرایع الاسلام (ابوالقاسم بن احمد یزدی) است.

است، پس امکان عدول از حق اسقاط شده در این فرض وجود ندارد، فقیهان بر همین مبنا بیان داشته‌اند که «حق ساقط‌شده باز نمی‌گردد، همچنان که موجود از بین رفته حیات نمی‌یابد، مگر شارع مجدداً آن حق را برای او ثابت بداند» (کاشف الغطاء، بی‌تا، ۱، ۳۶ و ۳۸). آن‌ها که به تخییر بین قصاص و دیه نظر داده‌اند، به این فرض متعرض نشده‌اند که چه‌بسا موارد متعددی از مرگ قاتل را هم در برگیرد.

ثبوت دیه نیز با تعیین قصاص مغایر نیست؛ زیرا بین ثبوت قصاص و اجرای قصاص باید به تفصیل قائل شد، جرم قتل عمد در مسأله مرگ قاتل عمد ثابت شده است و به تبع آن مجازات قتل عمد - که همان قصاص است - منجز شده است، ولی علی‌رغم اثبات قصاص، اجرای آن به دلیل عارضه‌ای متعذر شده است که همان مرگ قاتل است. هرچند ثبوت دیه با پذیرفتن تعیین قصاص به مصالحه نیاز دارد؛ لیکن دیه در این مورد به واسطه صلح قهری ثابت می‌شود.

در نقد و بررسی روایات باید دانست که سه روایت یادشده، یکی به فرار و عدم دسترسی به قاتل (روایت ابی‌بصیر)، دومی به فرار و مرگ قاتل (روایت بزنی) و سومی به فراری دادن قاتل و مرگ وی (صحیح حریز) اشاره دارند، روایت نخست به مسأله مرگ قاتل ارتباط ندارد. روایت دوم نیز در صورت پذیرفتن صحت سند، فقط در صورت مرگ قاتل پس از فرار وی - که یکی از صورت‌های مرگ قاتل است - دیه را اثبات می‌کند، روایت سوم مرگ قاتل در صورت فراری دادن قاتل توسط گروهی است که فراری دهندگان را مسؤول پرداخت دیه می‌داند؛ بنابراین با پذیرفتن روایت دوم و سوم می‌توان گفت: دیه در صورت مرگ قاتل پس از فرار وی (اعم از به مباشرت یا به کمک دیگران) ثابت است و روایات یادشده در همین مقدار دیه را اثبات می‌کنند؛ به عبارت دیگر دیه را دو حالت از مرگ قاتل اثبات می‌کنند، نه اینکه مطلق موارد مرگ قاتل را ثابت کنند.

همان‌طور که گفتیم، برخی صاحب نظران عبارت «لایبطل...» را علت حکم دانسته‌اند و دیه را با تعمیم دلیل یادشده ثابت دانسته‌اند. شایان توجه است، منظور از قاعده اصولی «العلّة تعمم» این است که قیاس منصوص‌العلّه موجب توسعه می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ۲، ۱۳۹)، ولی موضوع روایت ابی‌بصیر با مسأله مرگ قاتل تفاوت دارد؛ درواقع، با علت دانستن «لایبطل» در روایتی که موضوعاً خارج از مسأله مرگ قاتل است و تعمیم آن به مسأله مرگ قاتل، قیاس مع‌الفارق شکل می‌گیرد؛ زیرا وجوه افتراقی بین فرار و عدم دسترسی به قاتل و مطلق هلاک قاتل وجود دارند، چه آنکه قاتل (موضوع حکم) در روایت ابی‌بصیر زنده است و دسترسی به وی به دلیل فرار وی ممکن نیست، ولی قاتل در مسأله مرگ قاتل عمد فوت شده است، از طرفی در روایت ابی‌بصیر قاتل با فرارش به تعذر مجازات (قصاص) منجر شده است، ولی در مسأله مرگ قاتل

مطلق موارد محل بحث است؛ چه مواردی که سبب مرگ قاتل از جانب خود وی باشد؛ مانند خودکشی و چه اینکه مرگ قاتل بر اثر مرگ طبیعی باشد؛ بنابراین، علت را با وجود این وجوه افتراق نمی‌توان تعمیم داد؛ زیرا این وجوه افتراق به در نظر گرفتن احتمالاتی منجر می‌شود که تنقیح مناط را مخدوش می‌گردانند؛ مثلاً شاید شارع مقدس دیه را حداقل در مرگ ناگهانی قاتل به دلیل عدم قصور مرتکب ساقط بداند یا دیه باید ساقط بشود؛ زیرا چون دسترسی به قاتل در صورت مرگ وی ممکن نیست؛ بنابراین، حکم به ثبوت دیه با وجود این احتمالات، با مشکلاتی روبرو است؛ اصولیان نیز متعذر شده‌اند که «اگر احتمال وارد شود، استدلال باطل می‌شود».

در پاسخ علت دانستن عبارت «لایبطل» بر پرداخت دیه از بیت‌المال باید گفت: تفاوتی نمی‌کند که «لایبطل» دلیل ثبوت دیه به‌طور کلی باشد یا منظور از آن پرداخت دیه از بیت‌المال باشد؛ بلکه در هر صورت ثبوت دیه اثر علت دانستن لایبطل است؛ به‌عنوان نمونه با بهر گیری از علت دانستن لایبطل در فرض مرگ قاتل عمد نیز می‌توان گفت که دیه در صورت عدم تمکن مالی قاتل یا اقارب وی از بیت‌المال پرداخت می‌شود؛ بنابراین، این استدلال که لایبطل علت ثبوت دیه نیست، بلکه دلیل پرداخت دیه از بیت‌المال است، حتی در صورت اثبات نیز پاسخ مناسبی به استناد کنندگان به عبارت «لایبطل» برای اثبات دیه نیست.

همچنین برخی چنین نظر داده‌اند که نحوه استناد معصوم است که قدرت استخراج قاعده فقهی از عبارت «لایبطل دم امریء مسلم» را ممکن می‌سازد و اعتبار منطقی به آن می‌دهد؛ زیرا این عبارت، در متن روایات در ضمن صدور احکام فقهی خاص، به‌صورت کبری کلی آمده است که بیانگر قابلیت تجرید آن در قالب قاعده کلی فقهی و اعمال در موارد مشابه است (شاکری گلپایگانی، ۱۳۸۱، ۱۶)، ولی باید توجه داشت وقتی می‌توان از توسعه حکم در غیر موارد منصوص سخن به میان آورد که علت حکم چنان بیان شود که بتوان انحصار و کبرای کلی را از آن دریافت، (علی دوست، ۱۳۹۱، ۱۴۳ - ۱۴۲) ولی همان‌طور که بیان شد، احتمالاتی وجود دارند که انحصار را منتفی می‌گردانند.

همچنین گفتیم، یکی از فقیهان متأخر با استناد به عبارت «لم یقدر» موضوع حکم در دو روایت ابی‌بصیر و بزندی را عدم قدرت بر قصاص دانسته است؛ و این مهم را دلیل بر ثبوت دیه در فرض مورد بحث دانسته است، هرچند ممکن است که عدم دسترسی در این روایات مراد باشد، ولی موارد دیگری باید مد نظر قرار بگیرند که در نقد دلیل «العلّة تعمم» به آن اشاره شد، چه آنکه در هر دو روایت یادشده قاتل در اتلاف قصاص نقش اساسی دارد، ولی ممکن است، بین حکم مرگ قاتل در صورت مباشرت در تفویض با مرگ قاتل بدون

تفویت و به صورت ناگهانی تفاوت وجود داشته باشد یا حکم ثبوت یا سقوط دیه متفاوت باشد، در آنجا که قاتل به خودکشی بمیرد یا مرگ ناگهانی وی اتفاق بیفتد. همچنین قابل توجه است: «فرار قاتل» به‌عنوان قید موضوع است، ولی صاحب این استدلال، عدم دسترسی را معیار ثبوت دیه دانسته است و به این قید توجه نکرده است؛ در واقع، این عمل نوعی «الغای فارق ظنی» است که در فقه امامیه حجیت ندارد.

در بررسی ادعای اجماع و پاسخ مخالفان باید گفت استناد به اجماع در امور کیفری باید به مرحله‌ای برسد که تاب مقاومت در ادله قطعی احتیاط در دما و نفوس را به همراه داشته باشد و وجود اجماع در مقابل اجماع خود دلیل بر تسامح در نقل اجماع است و استناد به آن در امور کیفری مخدوش به نظر می‌رسد (ساریخانی و دیگران، ۱۳۹۲، ۴۵ و ۴۶)، همچنین اگرچه برخی اجماع را در این مسأله منقول دانسته‌اند، لیکن چون نخستین بار اجماع بر مرگ قاتل را ابن زهره بیان کرده است و قبل از وی کسی ادعای اجماع نکرده بود، اجماع وی محصل است، از میان فقیهان پیش از وی هر چند ابن عقیل و ابن جنید به ثبوت دیه نظر داده‌اند، ولی همان‌طور که گفتیم، شیخ طوسی در مبسوط و رسائل العشر به سقوط دیه نظر داده است؛ بنابراین، مستند ادعای ابن زهره به درستی مشخص نیست، همچنین به درستی بیان شد که اجماع یادشده مدرکی است؛ زیرا اجماع به عبارت «لایبطل دم امری مسلم» مستند است و به دلیل وجود ادله لفظی وجهی برای حجیت آن وجود ندارد، همچنین اجماع موافقان با یک اجماع دیگر معارض دانسته شده است که این نظر صحیح نیست؛ زیرا اجماعی که ابن ادریس بر عدم ثبوت دیه ادعا می‌کند، اجماع بر تعیین قصاص است (ابن ادریس، ۱۴۱۷، ۳۳۰)؛ وی با استناد به اجماع ثبوت دیه را مغایر با تعیین قصاص دانسته است؛ ولی اجماعی که قاضی ابن براج بدان اشاره دارد، اجماع بر فرار و عدم دسترسی به قاتل است و اجماع بر عدم ثبوت دیه در مرگ قاتل عمد نیست؛ بنابراین، موضوع دو اجماع مزبور با هم متفاوت هستند و بین آنها اختلافی نیست؛ بنابراین، پاسخ مخالفان ثبوت دیه درباره تعارض اجماع‌ها موجه نیست؛ زیرا موضوع آنها متفاوت است و اجماع بر ثبوت دیه نیز به دلایلی که بیان شد، محل خدشه است.

همچنین همان‌طور که مخالفان به درستی اشاره کرده‌اند، قیاس نفس با عضو صحیح نیست؛ زیرا فارق وجود دارد بین اصل یا مقیس که همان عضو است و فرع یا مقیس علیه که نفس است و این فارق به گونه‌ای نیست که قابل اغماض و نادیده گرفتن باشد؛ بنابراین، چنین قیاسی مع الفارق است و قابل استناد نیست. در پاسخ مخالفانی که به اصل برائت استناد کرده‌اند، باید گفت که این مورد محل اجرای اصل نیست؛ زیرا هنوز بررسی کافی در ادله اجتهادی برای رسیدن به حکم واقعی صورت نگرفته است تا به اصل برائت

به‌عنوان یکی از ادله فقهاتی برای یافتن حکم ظاهری تمسک شود، لذا استناد به اصل برائت و ارثان جهت اثبات عدم ثبوت دیه پذیرفته نیست، همچنین دیون متوفی قبل از تقسیم ترکه به وراث باید تأدیه شود و در صورت اثبات دیه از آنجا که دیه بر ترکه وارد می‌شود، هنوز مالی بر دارایی وراث وارد نشده است و حقی برای آنها اثبات نگشته است تا از آنها گرفته شود؛ افزون بر این، با توجه به قاعده‌ی فقهی «من له الغنم فعلیه الغرم» وراثتی که از ماترک سود می‌برند، بر آنها غرامت نیز ثابت است.

این نظر نیز پذیرفته نیست که ثبوت دیه در این مسأله با قاعده وزر (اصل شخصی بودن مجازات) منافات دارد؛ زیرا وصف دیه را مجازات محض نمی‌توان دانست؛ زیرا دیه در موارد متعددی بر ترکه وارد می‌شود و آثار دین بر آن جاری است، پس دیه وصف خسارت و ضمان مالی را هم دارد؛ در نتیجه تعلق خسارت بر ترکه قاتل را نمی‌توان با قاعده وزر منافی دانست، قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز هرچند در ماده ۱۴ دیه را یکی از انواع مجازات دانسته است، ولی در ماده ۴۵۲ به درستی آثار مسؤولیت مدنی و ضمان مالی را بر دیه جاری دانسته است.

در نقد نظریه‌های بینابین باید بگوییم، این پذیرفته نیست که برخی فقیهان بر ثبوت دیه در هنگام فرار و فوت قاتل نظر داده‌اند و در موارد دیگر به سقوط دیه نظر داده‌اند؛ زیرا اگرچه دیه را هنگام فرار و مرگ قاتل با توجه به روایات (روایت بزنی و صحیحہ حریز) می‌توان ثابت دانست، ولی به سقوط دیه در دیگر موارد نمی‌توان نظر داد؛ زیرا «اثبات شیء نفی ماعدا» نمی‌کند، در اینجا هم با اثبات دیه در هنگام فرار و مرگ قاتل یا فراری دادن قاتل توسط گروهی و مرگ وی به سقوط دیه در موارد غیر این موارد نمی‌توان قائل شد از طرفی قائلان به این نظر، حکم موارد دیگری را مشخص نکرده‌اند که در آنها قاتل مباشرت در تقویت دارد؛ مانند آنجا که قاتل با خودکشی به سقوط قصاص منجر می‌شود. قانون‌گذار تا پیش از تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ چنین رویکردی را پذیرفته بود و در ماده ۴۶ قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ و ماده ۲۶۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در هنگام فرار و مرگ قاتل دیه را ثابت دانسته بود. همچنین در مورد فراری دادن قاتل عمد در بند ب ماده ۵۴۹ و بند ب ماده ۵۵۱ در قانون تعزیرات مصوب ۱۳۷۵ بر مبنای صحیحہ حریز، فراری دهنده را در صورت مرگ قاتل، مسؤول پرداخت دیه دانسته است. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نیز در ماده ۴۳۴ به همین حالت اشاره کرده است، ولی در صورت مرگ مرتکب اولیای دم را مخیر بین گرفتن دیه از اموال مرتکب یا فراری دهنده دانسته است.

بیان شد که برخی ثبوت دیه را در صورت وجود مال و دارایی برای قاتل ممکن دانسته‌اند، این نظر نیز پذیرفته نیست؛ زیرا روایت‌ها به وجوب دیه در مال قاتل و سقوط آن در صورت عدم مال وی دلالت ندارند (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۳، ۴۱۶)، همچنین مستند دقیق این نظر مشخص نیست، ولی به نظر طرفداران این نظر اصل را عدم ثبوت دیه بر اقارب یا بیت‌المال دانسته‌اند و بر همین مبنا به چنین نظری قائل شده‌اند، حال آنکه چنین تفصیلی به حکم شرعی است نیازمند و نیاز به بررسی و مذاقه دارد و به طور کلی به عدم ثبوت دیه در صورت عدم تمکن مالی قاتل نمی‌توان نظر داد.

پیرامون نظر سوم باید گفت: این نظر پذیرفته نیست که دیه در صورتی ثابت است که جانی پس از انقضای مهلت پرداخت دیه در قتل عمد (یک سال) بمیرد، ولی اگر در اثنای مدت پرداخت بمیرد، دیه ساقط بشود؛ حقیقت آن است که قصاص پس از اثبات قتل ثابت می‌شود و اگر طرفین بر دیه مصالحه کرده باشند، دیه ثابت است، چه قاتل در اثنای مدت پرداخت دیه بمیرد، چه پس از اتمام آن مهلت بمیرد و چنین تفصیلی به دلیل خاص نیاز دارد و چنین دلیلی در اثبات مدعا ارائه نشده است.

۴- کیفیت استناد به قاعده هدر نشدن خون مسلمان

پس از بررسی و نقد ادله موافقان و مخالفان ثبوت دیه در مسأله مزبور باید گفت: بسیاری از آنچه تاکنون توسط موافقان و مخالفان ثبوت دیه بیان شده است، مفید اثبات مطلوب نیستند؛ تنها دلیل قابل توجهی که بیان شده است: «مغایرت سقوط دیه با قول معصوم علیه‌السلام مبنی بر هدر نرفتن خون مسلمان است» (طوسی، بی‌تا، ۵، ۱۸۵) که اگرچه به درستی بدان اشاره شده است، ولی چگونگی شمول آن اثبات نشده است.

عبارت «خون مسلمان هدر نمی‌رود» در روایات متعددی وجود دارد که می‌توان آن را به مثابه یک قاعده‌ی فقهی در نظر گرفت. این قاعده با الفاظی مانند «لایطل دم امری مسلم» یا «لاییطل دم امری مسلم»، «لایهدر دم امری مسلم» در روایات بیان شده است. برخی لغت‌شناسان اشاره کرده‌اند که عبارت «لا یطل» به معنی لایهدر [هدر نرفتن] است. (طریحی، ۱۴۱۶، ۵، ۴۱۲)

با دقت در روایاتی که در آنها به این قاعده استناد شده است، می‌توان دانست که قاعده یادشده در مواردی از این قرار بکار رفته است؛ مشخص نبودن قاتل و سبب مرگ مقتول، عمد مجنون، دفاع مشروع در برابر مجنون، جواز شهادت زنان در قتل، شرایط اجرای قسامه (مانند اینکه مدعی باید سوگند بخورد، موارد وجود لوث)، فرار قاتل عمد و عدم دسترسی به وی و فرار قاتل و مرگ وی که منجر به تعذر قصاص شده است.

برخی پنداشته‌اند که قاعده فقط با اثبات دیه از هدر نشدن خون مسلمان جلوگیری می‌کند، (حاجی ده آبادی، ۱۳۹۱، ۴۷۴ و گروه پژوهشی حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۳، ۲۱۴)، لیکن شارع مقدس با اثبات قصاص یا دیه از هدر شدن خون مسلمان جلوگیری می‌کند، این مهم با در نظر گرفتن روایاتی آشکار می‌شود که راجع به وجود لوث یا کیفیت اجرای قسامه هستند، مانند مواردی که قسم را بر مدعی قرار داده است (عاملی، ۱۴۱۳، ۱۵، ۲۳۴) و روایت دیگری که راجع به قتل انسانی توسط دیگری است که بینة علیه او اقامه نشده است تا اینکه مجنون گشته است که امام (علیه‌السلام) در صورتی که شهادت بر ارتکاب قتل هنگام عدم جنون مرتکب اقامه شود، قصاص را ثابت دانسته است و اگر چنین شهادتی ندادند، دیه را ثابت دانسته است (طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۲۳۲)؛ بنابراین، می‌توان گفت: شارع مقدس در موارد لوث و قتل عمدی با اثبات قصاص یا دیه از هدر شدن خون مسلمان جلوگیری کرده است؛ در واقع، قصاص یا دیه هنگام وقوع جرائم عمدی به منزله ضمانتی برای هدر نرفتن خون مسلمان هستند و چنانچه قصاص به هر علتی متعذر شود، دیه ثابت می‌شود.

بهره‌گیری از مباحث الفاظ نیز شمول قاعده را مشخص می‌کنند؛ زیرا این قاعده یک قاعده منصوصه است و خطابات شرعی کاشف از حکم شرعی هستند، اگر ظهور لفظ در معنا شناخته شود، موارد تحت شمول قاعده نیز شناخته می‌شوند. هیئت ترکیبی جملات هم مثل هیئت مفردات دارای وضع نوعی است؛ یعنی هیئت ترکیبی مابین مبتدا و خبر، دال بر ثبوت یا سلب شیء عن شیء است (محمدی، ۱۳۹۱، ۱، ۵۰) یکی از این هیئاتها «نکره در سیاق نفی یا نهی» است که اصولیان آن را یکی از ادات عموم می‌دانند و شکی نیست که چنین نکره‌ای عقلاً - نه وضعاً - بر عمومیت سلب نسبت به جمیع افراد نکره دلالت دارد؛ چراکه معدوم شدن طبیعت (ماهیت) به انعدام جمیع افراد طبیعت است (مظفر، ۱۴۳۲، ۱۵۳).

عبارت «لا یبطل دم/ امری مسلم» نیز نکره در سیاق نفی است؛ بنابراین، مفید عموم است و از آنجا که لفظ «دم امری مسلم» نکره است و به آن نفی تعلق گرفته است؛ بنابراین، مفید عموم است و خون هیچ مسلمانی نباید هدر رود، مگر در مواردی که تخصیص بخورد؛ بنابراین، به لحاظ عمومیت قاعده باید گفت: پس از خروج مواردی که در آنها هدر نرفتن خون مسلمان مورد تخصیص یا تقیید قرار گرفته است که همان مهدورالدم بودن است، در غیر این موارد، شارع مقدس با جعل چنین احکامی در موارد عمدی یا در صورت وجود لوث با ثبوت قصاص یا دیه از هدر رفتن خون مسلمان جلوگیری می‌نماید؛ بنابراین، در موردی که فردی مرتکب قتل دیگری شود و مرگ خودش پیش از قصاص فرارسد و در نتیجه اجرای قصاص غیرممکن شود،

عدم ثبوت دیه در این مورد مصداق هدر رفتن خون مسلمان است و دیه در صورت مرگ قاتل ثابت است و بدین ترتیب از هدر رفتن خون مسلمان جلوگیری می‌شود.

رابطه روایت بزنی و صحیح حرز - که دیه را هنگام فرار و مرگ قاتل ثابت می‌دانند - با مطلق موارد مرگ قاتل عموم و خصوص مطلق است؛ زیرا این روایات، برخی موارد مرگ قاتل را شامل می‌شوند؛ در واقع، فرار (به مباشرت یا به کمک دیگران) متصل به مرگ دو شق از صورت‌های مختلف مرگ قاتل هستند که درباره‌ی آنها روایت وجود دارد؛ البته به‌عنوان مؤید - و نه دلیل - قابل استفاده هستند.

قانون‌گذار نیز در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ برخلاف قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ و قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ از نظر قبلی خود به‌درستی عدول کرده است و دیه را در هنگام مرگ قاتل عمد در ماده ۴۳۵ قانون جدیدالتصویب ثابت دانسته است. اگرچه قانون‌گذار در بند الف ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ فوت متهم یا محکوم‌علیه را سبب توقف تعقیب امر کیفری و اجرای مجازات دانسته است، ولی در تبصره‌ی همان قانون، به‌درستی موارد مربوط به تعلق دیه را به قانون مجازات اسلامی ارجاع داده است و در ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲ سقوط دعوای عمومی (مرگ محکوم‌علیه) را موجب سقوط دعوای خصوصی ندانسته است؛ قانون‌گذار در ماده ۱۱۳ همان قانون، موقوف شدن اجرای حکم را مانع استیفای حقوق مدعی خصوصی نمی‌داند و اجازه اقامه دعوا را به متضرر از جرم داده است و در ماده ۸۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و تبصره ۱ الحاقی آن بیان داشته است که در مواردی که پرونده در دادسرا به هر جهتی مختومه اعلام شود، نسبت به پرداخت دیه باید تعیین تکلیف شود.

۵- برخی صورت‌های خاص مرگ قاتل

اگر مرگ قاتل در شرایطی خاص از ارتکاب قتل صورت گیرد که حکم خاص دارد، همان حکم اجرا می‌شود؛ مانند مواردی از قتل عمد که به حکم خاص قصاص جاری نمی‌شود و دیه به‌طور قهری ثابت است؛ مثلاً در صورت قتل فرزند توسط پدر، قتل مجنون توسط عاقل، سقط جنین و قتل کافر ذمی توسط مسلمان، دیه به‌محض اثبات قتل به حکم خاص ثابت می‌شود و بر ذمه مجرم می‌آید و اگر محکوم‌علیه به هر واسطه‌ای بمیرد، دیه بر ماترک او وارد می‌شود.

اگر مرگ قاتل قبل از فوت مقتول اتفاق بیفتد؛ مانند قتل به سرایت که قاتل مقتول را مجروح می‌کند و پس از آن به هر علتی مرگ قاتل فرارسد و مجروح نیز پس از مرگ قاتل به سرایت هلاک شود، در اینجا نیز

دیه در صورت اثبات قتل به سرایت بر ترکه قاتل وارد می‌شود و اگر ماترک وی تقسیم‌شده باشد، به نسبت سهم وراثت نیز از آنها گرفته می‌شود.

در حالتی که قاتل واحد باشد و مقتولین متعدد باشند، اگر برخی خواستار قصاص و برخی خواستار دیه باشند، قصاص کنندگان باید سهم درخواست‌کنندگان دیه را بپردازند. اگر پس از پرداختن این سهم قاتل بمیرد، دیه ثابت می‌شود و به درخواست‌کنندگان قصاص تعلق می‌گیرد، ولی اگر قاتل هنوز سهم طالبان دیه را نپرداخته باشد، دیه ثابت می‌شود و به نسبت بین اولیاء دم مقتولین تقسیم می‌شود. اگر قاتل در حالتی بمیرد که همگی اولیای دم خواستار قصاص باشند، دیه ثابت می‌شود و به نسبت تعداد مقتولین و جنسیتشان به آنها رد می‌شود. اگر چند نفر یک نفر یا چند نفر را بکشند و یک یا برخی از قاتلین بمیرند، از آنجا که قصاص متعذر شده است، دیه از ماترک قاتلی پرداخت می‌شود که هلاک گشته است؛ تعداد قاتلین و جنسیت مقتول نیز لحاظ می‌شود. اگر دو نفر، دو نفر دیگر را بکشند و یکی از قاتلین بمیرد، قصاص نسبت به متوفی ساقط و به مقدار سهم او دیه ثابت می‌شود که باید به اولیاء دم مقتولین تعلق بگیرد؛ البته اگر قاتل چند نفر را بکشد و یکی از اولیاء دم که حق قصاص دارد، وی را قصاص کند، دیگر دیه ثابت نمی‌شود؛ زیرا با قصاص از هدر رفتن خون مسلمان جلوگیری شده است.

در صورت خودکشی قاتل، اگرچه جان وی از بین رفته است و هدفی که از قصاص انتظار می‌رود که همان سلب جان قاتل است، محقق شده است؛ ولی قاتل در خودکشی حق قصاص اولیای دم را با اختیار خود مورد اتلاف و تقویت قرار داده است و قصاص به عملی اطلاق می‌شود که دارای مجموع شرایطی باشد تا عنوان قصاص بر آن صدق کند؛ درواقع، هر نوع سلب حیاتی را نمی‌توان قصاص دانست؛ چه آنکه جان قاتل در مطلق موارد مرگ قاتل نیز سلب شده است، ولی قصاص تحقق نیافته است؛ بنابراین، دیه در مورد خودکشی قاتل نیز ثابت است.

حکم تغلیظ دیه نیز در فرض مورد بحث جاری است؛ مثلاً اگر قاتل در یکی از ماه‌های حرام مرتکب قتل شود و اولیاء دم مقتول خواهان قصاص باشند، ولی مرگ قاتل موجب عدم امکان اجرای قصاص شود، دیه تغلیظ می‌شود و بر ماترک قاتل وارد می‌شود؛ ماده ۵۵۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به درستی به این مهم اشاره کرده است.

لازم به ذکر است بحث ثبوت دیه در هنگام مرگ قاتل در قتل غیر عمد (شبه عمد و خطای محض) جریان نمی‌یابد؛ زیرا دیه مجازات اصلی قتل غیرعمد است و دیه به محض تحقق قتل غیر عمد بر ذمه قاتل

ثابت می‌شود و مرگ قاتل تنها سبب وارد شدن دیه به منزله دین بر ترکه قاتل است؛ قانون‌گذار در ماده ۴۷۴ و ۴۷۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ به این نکته اشاره کرده است.

۶- مسؤول پرداخت دیه

پیرامون مسؤول پرداخت دیه در مسأله مورد بحث باید گفت، تعیین مسؤول پرداخت دیه در سه فرض قابل بررسی است: الف) مواردی که مسؤول پرداخت دیه به موجب روایات مشخص شده است، ب) صورت‌هایی که متعذر شدن قصاص به واسطه عمل شخص ثالث صورت گرفته است، پ) مواردی غیر از این دو حالت که بیشتر صورت‌های مرگ قاتل را در برمی‌گیرد.

۶-۱- تعیین شده توسط روایات

مسؤول پرداخت دیه هنگام مرگ قاتل در دو مورد به موجب روایت مشخص شده است: نخست اینکه قاتل فرار کند و مرگ وی فرارسد (روایت بزنطی) و دوم اینکه گروهی قاتل را فراری دهند و سپس مرگ وی فرارسد (صحیح حریز). دیه در مورد اول نخست بر عهده قاتل و سپس اقارب وی ثابت می‌شود و مقصود از الاقرب فالأقرب در روایت خویشاوندان بر اساس طبقات ارث است و آوردن عبارت عاقله در ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ به این دلیل است که ماده ۴۶۸ همان قانون، عاقله را پدر، پسر و بستگان ذکور نسبی پدری و مادری یا پدری می‌داند که در زمان فوت می‌توانند ارث ببرند؛ در واقع، قانون‌گذار هر چند عاقله را در مفهومی نزدیک به عصبه (خویشان ذکور پدری) دانسته است، ولی ترتیب پرداخت دیه را مبتنی بر نظری پذیرفته است که اصل عاقله را به معنای مطلق ورثه می‌دانند. در مورد دوم، پرداخت دیه بر عهده فراری دهندگان است. البته ماده ۴۳۴ قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲ در هنگام فراری دادن قاتل اولیای دم مقتول را مخیر بین گرفتن دیه از اموال قاتل یا از اموال فراری دهنده دانسته است که به نظر مستند روایی این ماده جمع بین دو روایت بزنطی و صحیح حریز است.

آنچه راجع به مسؤول پرداخت دیه هنگام فراری دادن قاتل مورد توجه قانون‌گذار قرار نگرفته است، عدم کفایت اموال فراری دهنده یا مرتکب است که در این صورت باید دیه را بر عهده بیت‌المال قرارداد و همان هدر نشدن خون مسلمان دلیل مسؤولیت بیت‌المال است؛ زیرا خون مسلمان در صورت عدم کفایت مال مرتکب یا فراری دهندگان و تعلق نگرفتن دیه به اولیای دم مقتول هدر می‌رود.

۶-۲- تفویض قصاص توسط شخص ثالث

گاهی مرگ قاتل توسط شخص ثالث منجر به عدم امکان اجرای قصاص و انتفای آن می‌شود؛ مانند فراری دادن قاتل توسط گروهی که موضوع روایت صحیح حریز است، در این موارد، مسؤول پرداخت دیه را بنا به یک قاعده کلی باید شخص ثالث دانست که منجر به تفویض قصاص شده است؛ زیرا تعذر قصاص به واسطه رفتار خود قاتل نبوده است و از طرفی مرگ ناگهانی نیز صورت نگرفته است. برخی از حالت‌های متصور در این باره به شرح زیر هستند:

اگر اولیای دم خواهان قصاص باشند و فردی غیر از اولیای دم چه به هدف قصاص، چه به هر قصد دیگر جانی را بکشد، قصاص در این هنگام به معنای صحیح خود واقع نشده است و آنکه قاتل را به عمد کشته است، دیه مقتول اول را به اولیای دم وی باید بدهد؛ زیرا به تعذر قصاص منجر شده است؛ همان‌گونه که طبق روایت صحیح حریز، اگر عده‌ای جانی را فراری بدهند، مسؤول پرداخت دیه هستند.

همچنین ممکن است، فردی به سببی ارتکاب جرمی به مجازات حد یا تعزیر و قصاص توأمان محکوم شود؛ مانند اینکه قاتل اول فردی را قذف کند و بعد فرد دیگری را به قتل برساند یا آنجا که نخست فردی مرتکب زنا شود، سپس مرتکب قتل عمدی فردی دیگر بشود، در این هنگام به نظر فقیهان، اول باید حد بر او جاری شود و سپس قصاص شود؛ حال اگر قاتل در هنگام اجرای حد بمیرد، قصاص متعذر می‌شود به تبع آن که حق اولیای دم است؛ در این صورت، با توجه به اینکه اجرای حد منجر به مرگ قاتل گشته است، دیه را از بیت‌المال به اولیای دم مقتول باید بدهند.

شایسته است، قانون‌گذار این مهم را در قالب یک قاعده کلی در ماده‌ای در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ پیش‌بینی کند؛ بدین شرح که اگر فردی قاتل را به قتل برساند و سبب انتفای قصاص شود، مسؤول پرداخت دیه به اولیای دم مقتول است؛ البته قانون‌گذار در ماده ۴۲۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به این مهم اشاره کرده است که هیچ‌کس غیر از ولی دم مجنی‌علیه حق قصاص مرتکب را ندارد و اگر کسی بدون اذن آنان او را قصاص کند، مستحق قصاص است، ولی مسؤول پرداخت دیه را در هنگامی مشخص نکرده است که شخص ثالثی قاتل را به قتل برساند و به تفویض قصاص منجر بشود.

۶-۳- موارد دیگر

موارد دیگری از مرگ قاتل در قتل عمد متصور است که در آنها مسؤول پرداخت دیه به‌وسیله روایت مشخص نشده است و تفویض قصاص به‌واسطه عمل شخص ثالثی نیز صورت نگرفته است؛ مانند اینکه قاتل به مرگ طبیعی بمیرد یا خودکشی کند.

در این فروض، نخست باید دیه را بر عهده قاتل و در صورت عدم کفایت اموال وی بر عهده بیت‌المال دانست؛ زیرا ثبوت دیه بر خویشاوندان قاتل پس از تعلق دیه از اموال خود قاتل - آن‌چنان که در ماده ۴۳۵ قانون مجازات اسلامی بیان شده است - در غیر موارد نص مشکل است و راجع به ثبوت دیه بر خویشاوندان از نص نباید فراتر رفت که موضوع آن فرار و عدم دسترسی به قاتل (روایت ابو بصیر) و فرار و مرگ قاتل (روایت بزنی) است؛ البته برخی به این مهم اشاره کرده‌اند و اصل را بر براءت ذمه عاقله دانسته‌اند و اشتغال ذمه عاقله در صورت توان قاتل بر پرداخت دیه را نیازمند دلیل دانسته‌اند (ابن زهره، ۱۴۱۷، ۴۱۳)، ولی حقیقت این است که عدم تکافوی اموال قاتل دلیل موجهی بر ثبوت دیه بر ذمه خویشاوندان نیست. همان‌طور که بیان شد، مسؤولیت بیت‌المال در این موارد با عنایت به قاعده ای فقهی است که بر طبق آن هر کس که شرعاً از مال بهره می‌برد، خسارت آن مال نیز به عهده‌ی او خواهد بود (من له الغنم فعلیه الغرم)؛ بنابراین، قابل توجیه است که بیت‌المال که در صورت عدم وجود ورثه برای متوفی صاحب ماترک وی می‌شود، وظیفه پرداخت دیه را در چنین مواردی به دلیل جلوگیری از هدر رفتن خون مسلمان داشته باشد.

۷- نتیجه‌گیری

در بررسی تأثیر مرگ قاتل بر ثبوت دیه تفاوت را بین دو مورد فرار و عدم دسترسی به قاتل - که بر مبنای روایت ابی‌بصیر است- و مطلق مرگ قاتل باید در نظر گرفت. دو حالت از مرگ قاتل که فرار و مرگ قاتل (روایت بزنی) و فراری دادن قاتل توسط گروهی دیگر (صحیح‌ه حریز) هستند، به روایات مستند هستند؛ لیکن حکم ثبوت دیه در سایر موارد با توجه به قاعده «هدر نشدن خون مسلمان» ثابت می‌شود؛ زیرا قصاص یا دیه ضمانت اجرای قاعده در موارد عمد هستند و تعذر قصاص و اسقاط دیه موجب هدر رفتن خون مسلمان می‌شود؛ بنابراین، دیه با انتفای قصاص ثابت می‌شود؛ در واقع، مبنای ثبوت دیه در هنگام انتفای قصاص، حمایت از بزه‌دیده در حقوق اسلام است؛ زیرا در صورت عدم ثبوت دیه، علاوه بر اینکه بزه‌دیده مورد ارتکاب جنایت قرار گرفته است، حمایتی از وی نیز صورت نگرفته است.

مسئول پرداخت دیه در مورد فرار قاتل (به مباشرت یا توسط گروهی) و مرگ وی، توسط روایت ثابت شده است؛ دیه در صورت فرار و مرگ قاتل ابتدا از اموال قاتل و سپس از خویشاوندان وی گرفته می‌شود. همچنین دیه در هنگام فراری دادن قاتل توسط گروهی بر عهده فراری دهندگان است که البته به نظر می‌رسد در خصوص فراری دادن قاتل، با جمع روایات بزنطی و صحیح حریزی، بتوان به ثبوت دیه از اموال قاتل در عرض فراری دهندگان نظر داد. در موارد دیگر از نص نباید فراتر رفت و عاقله (خویشاوندان) را نیز مسئول دانست، بلکه دیه ابتدا از اموال قاتل باید گرفته شود و در صورت عدم کفایت اموال وی بر عهده بیت‌المال است. اگر شخص ثالثی منجر به عدم امکان اجرای قصاص شود، دیه ابتدا بر عهده او و در صورت عدم امکان پرداخت بر عهده بیت‌المال است، همچنین باید در نظر داشت در تمام مواردی که مسئول دیه به موجب روایت مشخص شده است یا شخص ثالثی به تعذر دیه منجر شده است یا در مواردی غیر از این دو مورد، بیت‌المال در صورت عدم کفایت مال برای مسئول پرداخت دیه مسئول پرداخت دیه خواهد بود.

قانون‌گذار مسأله مرگ قاتل با مسأله فرار و عدم دسترسی به قاتل را ذیل ماده‌ای واحد (ماده ۴۳۵ ق.م.ا) بیان کرده است و عاقله را در صورت عدم تکافوی اموال قاتل جهت پرداخت دیه مسئول دانسته است. به نظر می‌رسد که قانون‌گذار دیه را با تعمیم روایت ابی‌بصیر ثابت دانسته است، حال آن‌که روایت ابی‌بصیر مفید اثبات مطلوب نیست؛ زیرا موضوع آن متفاوت است. اگرچه اقدام قانون‌گذار در ثابت دانستن دیه در فرض مذکور شایسته است، لیکن قانون‌گذار باید مسأله مرگ قاتل را ذیل ماده‌ای جداگانه بیان می‌کرد. همچنین با توجه به تفاوت مسئول پرداخت دیه در صورت‌های مختلف مرگ قاتل که شرح آن گذشت، مسؤولیت شخص ثالث در صورتی که عدم اجرای قصاص منتسب به رفتار وی باشد، باید ذیل ماده‌ای جداگانه ذکر گردد. مسئول دانستن عاقله، در غیر از موارد انتفای قصاص به دلیل تقصیر شخص ثالث و تعیین مسئول پرداخت دیه به‌وسیله روایات وجهی ندارد که این مهم در ماده ۴۳۵ مورد توجه قرار نگرفته است.

ثبوت دیه هنگام مرگ قاتل این ظن را تقویت می‌کند که دیه واجد وصف خسارت است؛ زیرا در فرض مسأله مرگ قاتل حتی با این‌که قتل عمد صورت گرفته است، دیه به‌عنوان جایگزین قصاص با مرگ قاتل نیز ساقط نمی‌شود و این برخلاف قاعده وزر و اصل شخصی بودن مجازات است؛ بنابراین، ظن واجد وصف ضمان مالی بودن دیه تقویت می‌شود. همچنین با اثبات دیه در قتل عمد به‌عنوان یکی از فروض انتفای قصاص، صحت قاعده‌ای که اذعان می‌دارد: «إذا انتفی القصاص تثبت الدیه» تقویت می‌شود.

با توجه به آنچه پیرامون قاعده هدر نشدن خون مسلمان گفتیم، نباید چنین تصور کرد که موارد تحت شمول قاعده تنها به موارد مزبور منحصر می‌شوند، بلکه قاعده هدر نشدن خون مسلمان مستند فتاوی بسیاری از فقیهان در موضوعات مختلف قرار گرفته است و در قانون مجازات اسلامی مبنای برخی از مواد قانونی را تشکیل می‌دهد که محل جریان این قاعده بررسی پژوهشی و علمی مستقل را نیازمند است.

فهرست منابع

* قرآن کریم

۱. ابن زهره، حمزه بن علی حسینی، (۱۴۱۷)، غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، چاپ اول.
۲. اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۳)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۹۰)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران، چاپ پنجم.
۴. جمعی از مؤلفان، (بی‌تا)، مجله فقه اهل بیت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
۵. حاجی ده آبادی، احمد، (۱۳۹۱)، قواعد فقه جزا، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، چاپ سوم.
۶. حلّی، ابن ادريس، (۱۴۱۰)، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم.
۷. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، (۱۴۱۰)، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۸. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، بی‌تا تذکره الفقهاء، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
۹. حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، (۱۴۱۳)، مختلف الشیعه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۱۰. خمینی، سید روح الله موسوی، (بی‌تا)، تحریر الوسیله، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم، چاپ اول.
۱۱. خویی، سید ابوالقاسم، (۱۳۹۴)، مبانی تکملة المنهاج، به اهتمام علیرضا سعید، خرسندی، تهران، چاپ پنجم.
۱۲. ساریخانی، عادل، آقابابایی، اسماعیل و عطارزاده، سعید (۱۳۹۲) اجماع و نقش آن در استنباط احکام کیفری، فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، ۹(۳۲)، ۲۷-۴۸.

۱۳. سبزواری، سید عبد الأعلى، (۱۴۱۳)، مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام؛ مؤسسه المنار- دفتر حضرت آیة الله، قم، چاپ چهارم.
۱۴. شاکری گلپایگانی، طوبی، (۱۳۸۱)، بررسی فقهی حقوقی قاعده لایبطل دم امرء مسلم، فصلنامه ندای صادق، شماره ۲۶ و ۲۷.
۱۵. شیرازی، ناصر مکارم، (۱۴۲۴)، کتاب النکاح، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول.
۱۶. طریحی، فخرالدین، (۱۴۱۶)، مجمع البحرين، کتاب فروشی مرتضوی، تهران، چاپ سوم.
۱۷. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، (بی تا)، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، چاپ اول.
۱۸. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، (۱۴۱۴)، حسن، الرسائل العشر، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، چاپ دوم.
۱۹. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، (۱۳۸۷)، المبسوط فی فقه الإمامیه، المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، تهران، چاپ سوم.
۲۰. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، (۱۴۰۷)، تهذیب الأحكام، دار الکتب الإسلامیه تهران، چاپ چهارم.
۲۱. عاملی، حرّ، محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعة، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
۲۲. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۳۳)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه، مجمع الفکر اسلامی، قم، چاپ اول.
۲۳. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۱۳)، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم، چاپ اول.
۲۴. علی دوست، ابوالقاسم، (۱۳۹۱)، فقه و عقل، سازمان انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی. تهران، چاپ پنجم.
۲۵. عمانی، حسن بن علی بن ابی عقیل حذاء، ۱۴۱۳ حیاة ابن أبی عقیل و فقهه، مرکز المعجم الفقهی، قم، چاپ اول.
۲۶. گروه پژوهشی حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی، (۱۳۸۳)، قواعد فقه جزایی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، چاپ دوم.
۲۷. محمدی، علی، (۱۳۹۱)، شرح اصول فقه، دارالفکر، قم، چاپ سیزدهم.
۲۸. محمدی، علی، (۱۳۹۳)، شرح رسائل، دارالفکر، قم، چاپ ششم.
۲۹. مرعشی نجفی، (بی تا)، سید شهاب الدین، القصاص علی ضوء القرآن و السنه، بی نا، قم.
۳۰. مظفر، محمدرضا، (۱۴۳۲)، اصول فقه، موسسه بوستان کتاب، قم، چاپ اول.
۳۱. میر محمد صادقی، حسین، (۱۳۹۲)، جرائم علیه اشخاص، میزان، تهران، چاپ دوازدهم.

۳۲. نجفی، کاشف الغطاء، محمدحسین بن علی بن محمدرضا، (۱۳۵۹)، تحریر الجملة، المكتبة المرتضوية، نجف، چاپ اول.
۳۳. نجفی محمدحسن، (۱۴۰۴)، جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم.

